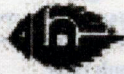


# هاروکی موراکامی

## متر و

ترجمہ

گیتا گرکانی



مؤسسہ انتشارات نگاہ

«تأسیس ۱۳۵۲»

## فهرست

- ۷ ..... مقدمه
- متروی پایتخت توکیو: خط چیدا
- ۱۵ ..... قطار شماره A725K
- هیچ کس با آرامش رفتار نمی کرد
- ۱۹ ..... کیوکا ایتسومی (۲۶ ساله)
- من از وقتی مشغول کار شدم اینجا بودم
- ۲۸ ..... ماسارو یوآسا (۲۴ ساله)
- آن موقع تاکاهاشی هنوز زنده بود
- ۳۶ ..... مینورو میاتا (۵۴ ساله)
- من قربانی سارین نیستم، من یک جان به دربرده ام
- ۴۱ ..... توشیاکی تویودا (۵۲ ساله)
- موضوع حتی سوار شدن یا نشدن به مترو نیست،  
حالا حتی از برای پیاده روی بیرون رفتن هم می ترسم
- ۵۲ ..... توموکو تاکاتسوکی (۲۶ ساله)
- روز بعد از حمله گاز، از زخم تقاضای طلاق کردم
- ۵۸ ..... میتسوترو ایتسوتسو (۳۸ ساله)
- خوشبختانه داشتم چرت می زدم
- ۶۴ ..... آیا کازاگوچی (۲۳ ساله)
- همه از جار و جنجال خوششان می آید
- ۶۸ ..... هایدکی سونو (۳۶ ساله)
- متروی شهری توکیو: خط مارونئوچی
- مقصد: اوگیکوبو
- ۷۳ ..... قطار A۷۷
- حس می کردم، دارم برنامه تلویزیونی تماشا می کنم
- ۷۷ ..... میتسو آریما (۴۱ ساله)

- حالا که به گذشته فکر می‌کنم،  
همه به خاطر این شروع شد که اتوبوس دو دقیقه زود رسید  
کنجی اوهاشی (۱۴ساله)..... ۸۱  
آن روز و فقط آن روز من از در جلو سوار شدم  
سویچی ایناگاو (۶۴ساله)..... ۹۰  
اگر آنجا نبودم، یکی دیگر کیسه‌ها را برمی‌داشت  
سومیو نیشیمورا (۴۶ساله)..... ۹۴  
من درد داشتم، اما طبق معمول شیرم را خریدم  
کوئیچی ساکاتا (۵۰ساله)..... ۱۰۱  
شب قبل از حمله گاز، سر شام خانوادگی گفتیم،  
خدایا! ما چقدر خوشبختیم  
تاتسوئو آکاشی (حالا ۳۷ساله)،  
برادر بزرگ شیتسوکو آکاشی که به شدت آسیب دیده ..... ۱۰۵  
لی... یو... نی... آن (دیسنی‌لند)  
شیتسوکو آکاشی (۳۱ساله)..... ۱۱۵  
متروی شهری توکیو: خط مارونوچی  
مقصد: ایکه‌بوکورو  
قطار B801 / A801 / B901..... ۱۲۵  
فکر کردم این چه می‌تواند باشد؟  
شینتارو کومادا (۵۸ساله)..... ۱۲۸  
من می‌دانستم سارین است  
ایکوکو ناکایاما (سی و چند ساله)..... ۱۳۳  
متروی توکیو: خط هی‌بی‌یا  
مبدأ: ناکا - مه‌گورو  
قطار B711T..... ۱۴۰  
اگر هرگز صورت نوه‌هایت را نبینی، چی؟  
هیروشیگه سوگازاکی (۵۸ساله)..... ۱۴۴  
من چیزهایی در مورد سارین می‌دانستم  
کوزو ایشینو (۳۹ساله)..... ۱۵۱  
مدام به ژاپنی فریاد می‌زدم،  
خواهش می‌کنم، خواهش می‌کنم، خواهش می‌کنم!  
مایکل کندی (۶۳ ساله)..... ۱۵۷

- آن نوع وحشت چیزی است که هرگز فراموش نمی‌کنید  
یوکو لیتسوکا (۲۴ساله)..... ۱۶۳  
متروی توکیو: خط هی‌بی‌یا  
مبدأ: کیتا - سنجو / مقصد: ناکا - مه‌گورو  
قطار A720S..... ۱۶۹  
من برای پیش‌پرداخت وام گرفته بودم  
و زخم حامله بود، وضع خیلی بد بود  
تویورو تراجیما (۳۵ساله)..... ۱۷۳  
در چنان شرایطی خدمات اورژانس هیچ کمکی نمی‌کنند  
ماسانوری اوکیویاما (۴۲ساله)..... ۱۷۸  
هر روز که سوار قطار شوید، می‌دانید هوای عادی چه‌طور است  
میچیاکی تامادا (۴۳ساله)..... ۱۸۲  
متروی توکیو: خط هی‌بی‌یا، قطار A738S  
احتمالاً دیوانه‌ای حشره‌کش یا چیزی مثل آن پخش کرده  
تاکانوری ایچییا (۳۹ساله)..... ۱۸۸  
ما جان به در نمی‌بریم  
اگر منتظر آمبولانس بمانیم کارمان ساخته است  
نائویوکی اوگاتا (۲۸ساله)..... ۱۹۴  
این‌گونه مردن رقت‌بار است  
میچیرو کونو (۵۳ساله)..... ۲۰۱  
روز حمله گاز شصت و پنجمین سال تولدم بود  
کای ایچی ایشیکورا (۶۵ساله)..... ۲۰۹  
متروی شهری توکیو: ایستگاه کودماچو: قطار نامعلوم  
«صورتش را دیدم و فکر کردم: من این آدم را جایی دیده‌ام.»  
کنجی یاماتساکا (۲۵ساله)..... ۲۱۶  
آدم بسیار مهربانی بود. قبل از مرگ، انگار مهربان‌تر شده بود  
یوشیکو وادا (۳۱ساله)، همسر مرحوم ایچی وادا..... ۲۲۵  
او بچه کم‌زحمتی بود  
کیچیرو وادا (۶۴ساله) و سانانه‌وادا (۴۰ساله)، والدین مرحوم ایچی وادا..... ۲۳۹  
سارین! سارین!  
کویچیرو ماکیتا (۳۴ساله)..... ۲۴۷

- اولین چیزی که به فکر می‌رسید گاز سمی بود؛ سیانید یا سارین  
 دکتر تورو سایتو (متولد ۱۹۴۸) ..... ۲۵۴  
 در ژاپن سیستم سریع و مؤثری برای برخورد با فاجعه بزرگ وجود ندارد  
 دکتر نوبو یاناگی ساوا (متولد ۱۹۳۵) ..... ۲۶۰  
 کابوس کور؛ ما ژاپنی‌ها به کجا می‌رویم؟ ..... ۲۶۵

## مقدمه

یک روز عصر موقع ورق زدن مجله‌ای، به صفحه نامه‌های خوانندگان  
 برخورددم. واقعاً درست نمی‌دانم چرا؛ احتمالاً از بیکاری بود. به‌ندرت  
 حلقه خانگی بانوان یا چیزی شبیه آن را برمی‌دارم؛ خیلی هم بعید است  
 صفحه نامه‌ها را بخوانم.

به هر روی یکی از نامه‌ها توجه‌ام را جلب کرد؛ نامه زنی بود که  
 شوهرش به خاطر حمله با گاز در توکیو، کارش را از دست داده بود.  
 یک مسافر مترو که از بدشانسی آن روز با یکی از واگن‌هایی که در آن  
 گاز سارین<sup>۲</sup> آزاد شده بود، به سر کارش می‌رفت. او از هوش رفت و به  
 بیمارستان برده شد؛ اما حتی بعد از چند روز استراحت، تأثیرات بعدی  
 باقی ماند و نتوانست به نظم کاری قبلی‌اش برگردد. اول با او کنار آمدند،  
 اما با گذشت زمان، رئیس و همکارانش نیش و کنایه را شروع کردند. او  
 - که دیگر نمی‌توانست آن فضای سرد را تحمل کند و حس می‌کرد  
 مجبور است برود - استعفا داد.

۱. می‌خواهم تأکید کنم که من برای نوشتن این کتاب از آثار استادس ترکل و باب گرین ایده  
 های مفیدی کسب کرده‌ام.

۲. سارین گاز اعصابی است که دانشمندان آلمانی در ۱۹۳۰ به‌عنوان بخشی از  
 آماده‌سازی‌های هیتلر برای جنگ جهانی دوم اختراع کردند. در ۱۹۸۰، عراق به‌طرز  
 مرگباری از این گاز در برابر ایران و کردها استفاده کرد. این گاز بیست و شش بار  
 مرگبارتر از گاز سیانید است، یک قطره سارین، به‌اندازه یک سر سوزن، می‌تواند  
 انسانی را بکشد. مترجم انگلیسی

## قسمت دوم. آن مکان موعود

- پیرمردی در مرگ خود بیدار می‌شود (مارک استرند) ..... ۲۸۷  
 مقدمه ..... ۲۸۹  
 من هنوز در اوم هستم ..... ۲۹۴  
 هیرویوکی کانو (متولد ۱۹۶۵) ..... ۲۹۴  
 نوستراداموس روی نسل من تأثیر بسیار زیادی داشت ..... ۳۱۲  
 آکیو نامیمورا (متولد ۱۹۶۰) ..... ۳۱۲  
 هر فرد از استاد تصور خودش را داشت ..... ۳۲۶  
 میتسوهارو اینابا (متولد ۱۹۵۶) ..... ۳۲۶  
 مثل آزمایشی روی انسان‌ها بود ..... ۳۴۳  
 هاجیمه ماسوتانی (متولد ۱۹۶۹) ..... ۳۴۳  
 من در زندگی قبلی مرد بوده‌ام ..... ۳۵۷  
 میوکی کائدا (متولد ۱۹۷۳) ..... ۳۵۷  
 فکر کردم: «اگر اینجا بمانم، می‌میرم» ..... ۳۷۳  
 چی‌نیچی هوسوئی (متولد ۱۹۶۵) ..... ۳۷۳  
 آساهارا سعی کرد مرا وادار کند با او رابطه داشته باشم ..... ۳۹۱  
 هارومی اوآکورا (متولد ۱۹۵۶) ..... ۳۹۱  
 آساهارا هر قدر هم گروتسک به نظر بیاید، ..... ۴۰۵  
 باز نمی‌توانم راحت نادیده‌اش بگیرم ..... ۴۰۵  
 هیدتوشی تاکاهاشی (متولد ۱۹۶۷) ..... ۴۰۵  
 پسگفتار ..... ۴۱۹  
 پیوست ..... ۴۲۷

مجله بعد از آن ناپدید شد. در نتیجه نمی‌توانم دقیقاً از خود نامه نقل قول کنم، اما مضمون آن کمابیش همین بود. تا جایی که به یاد می‌آورم، نامه نه لحنی اندوهگین داشت و نه با جملات خشم‌آلود همراه بود. در واقع غرولندی زیرلی و تقریباً ناشنیدنی بود.

«آخر چه طور چنین اتفاقی برای ما افتاد...؟» این را نمی‌فهمید و هنوز نمی‌توانست بپذیرد که ناگهان چه بلایی بر سر خانواده‌اش آمده است.

این نامه مرا تکان داد. هنوز آدم‌هایی بودند که از آسیب‌های جدی روانی رنج می‌بردند. متأثر شدم، واقعاً متأثر شدم، اگرچه برای زن و شوهر درگیر در داستان، همدردی من بیهوده بود. با این حال، چه کار می‌توانستم بکنم؟

مطمئنم، من هم مثل بیشتر آدم‌ها فقط آهی کشیدم و صفحه را ورق زدم.

اما مدتی بعد متوجه شدم، هنوز به آن نامه فکر می‌کنم. آن «آخر چرا...؟» عین علامت سؤال بزرگی در ذهنم مانده بود. انگار برای آن مرد رنجور؛ کاملاً اتفاقی بودن خشونت کافی نبود. حالا رنج می‌برد که قربانی دست‌دوم هم شده، یعنی کسی که به صورتی بسیار فراگیر هر روزه در محیط کار با خشونت روبه‌روست. چرا هیچ‌کس نمی‌توانست در این باره کاری کند؟ آن موقع با کنار هم گذاشتن شواهد، به تصویر بسیار متفاوتی رسیدم.

به هر دلیلی، همکاران او از این فروشنده جوان چنین حرف می‌زدند: «همان کسی که در آن حمله عجیب بوده.» از نظر او، این رفتار نمی‌توانست اصلاً منطقی باشد. او، احتمالاً کاملاً از این رفتار «ما و دیگران» همکارانش بی‌اطلاع بود. ظواهر گمراه‌کننده بود. احتمالاً او خودش را مثل هر کس دیگری ژاپنی تمام‌عیار می‌دانست.

کنجکاو شدم تا درباره زنی که آن نامه را درباره شوهرش نوشته بود، بیشتر بدانم. می‌خواستم درباره اینکه چه‌طور جامعه ژاپن به چنین خشونت مضاعفی دست زده، عمیق‌تر تحقیق کنم.

کمی بعد تصمیم گرفتم با بازماندگان حمله مصاحبه کنم.

مصاحبه‌ها نزدیک به یک سال، از ژانویه تا پایان دسامبر ۱۹۹۶ ادامه

بسیار بیشتر جلسات بین یک تا دو ساعت زمان برد، اما بعضی تا چهار ساعت هم به درازا کشید. من همه‌چیز را ضبط کردم.

نوارها، بعد از آن پیاده‌سازی شد که به‌طور طبیعی حجم زیادی از متن را تشکیل داد و بیشتر به شکلی از موضوع پرت شده بود، از بحث اصلی فاصله گرفته و بعد دوباره متمرکز شده بود؛ درست مثل صحبت‌های روزمره. این متن ویرایش شد و در جاهایی برای اینکه بهتر خوانده شود، بازنویسی‌اش کردم و در مجموع به‌صورت متن کتابی بلند درآمد. گاه‌وبی‌گاه، وقتی به نظر متن چیزی کم داشت، دوباره نوار اصلی را گوش می‌دادم.

فقط یک نفر حاضر نشد حرف‌هایش ضبط شود. با اینکه تلفنی گفته بودم مصاحبه را ضبط می‌کنم، وقتی ضبط‌صوت را از کیفم بیرون آوردم، صاحب‌شونده ادعا کرد چیزی به او گفته نشده است. دو ساعت به سرعت اسم‌ها و اعداد را به خط عادی یادداشت کردم، و به محض رسیدن به خانه، چند ساعت دیگر صرف بازنویسی مصاحبه شد. (خودم در واقع تحت تأثیر این قرار گرفتم که چه‌طور توانستم با توان کاملاً انسانی‌ام از چند یادداشت، باز تمام مکالمه را به یاد بیاورم - بی‌تردید این برای مصاحبه‌کننده‌های حرفه‌ای، کاری روزمره است، اما برای من تازگی داشت.) با این حال در پایان به من اجازه نداد در کتاب، از این مصاحبه استفاده کنم؛ پس تمام زحماتم بی‌نتیجه ماند.

دو دستیارم، سستو اوشیکاوا و هیدمی تاکه‌هاشی، در یافتن مصاحبه‌شونده‌ها یاری‌ام می‌کردند. ما یکی از این دو روش را به کار می‌بردیم: مرور تمام منابع رسانه‌ای برای یافتن لیست قربانیان حمله گاز در توکیو؛ یا با اطلاعات شفاهی دنبال هر کسی گشتن که با یکی از قربانیان گاز آشنایی دارد. کاملاً صادقانه، معلوم شد این کار به مراتب دشوارتر از آن است که انتظار داشتیم. آن روز مسافران بسیاری در مترو توکیو بودند، به خودم گفتم، تهیه گزارش‌ها کار ساده‌ای خواهد بود؛ گذشته از هر چیز، طی محاکمه، قانونی در منع شهادت بیرون از دادگاه وجود نداشت؛ مگر اینکه به تحقیقات دادگاه یا پلیس مربوط می‌شد. آن‌ها وظیفه داشتند از حریم خصوصی افراد حفاظت کنند، و این شامل